



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

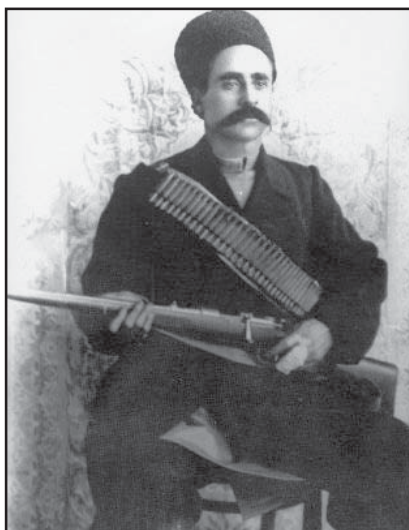
پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

بسیار کوچک و محقر بود و پناه دادن دو قاتل فراری نیز بیم گرفتاری داشت، ستار به دستور پدرش در یکی از باغ‌های بیرون شهر برای آن دو مکانی تهیه دید. هنگامی که قاطرچیان دولتی از ورود این دو برادر مطلع شدند؛ باغ را محاصره کردند و به صدد انتقام‌جویی و قصاص خون قاطرچی برآمدند اما آن دو برادر و ستار در مقابلشان مقاومت کردند و چندین ساعت در میان آنها تیراندازی شد. عاقبت دو برادر زخمی و دستگیر شدند و پای ستار تیر خورد و گرفتار گردید. دو برادر در تبریز و ستار در دژ نارین قلعه اردبیل زندانی شدند. دو سال از بهترین دوران جوانی ستار در این زندان سپری شد و پس از گذشت دو سال با کمک یکی از زندانیان به نام هاشم بیگلو از زندان گریخت. پس از فرار او پدرش به حاج میرزا جواد -مجتهد متنفذ تبریز- متوسل شد و دیوانیان با شفاعت وی، خطای ستار را بخشودند.

ستار که تلخ‌کامی‌های ایام زندان بر عصیان روح سرکش افزوده بود؛ زمین پس به خیال یاغی‌گری افتاده، اسب و تفنگی فراهم و چند همکار برای خود انتخاب نمود و به راهزنی مشغول شد یا به قول تاریخ‌نویسان متعصب مشروطه، شیوه یعقوب لیث را اختیار کرد. وی به توصیه رضاقلی‌خان سرتیپ به خدمت قراسوران (ژاندارمری) درآمد و مامور

فرزندان اسماعیل به نام‌های محمد، کریم و ابراهیم در قیام مشروطه در کنار عموی خود -ستارخان- به مبارزه پرداختند و به دست روس‌ها اعدام شدند و ابراهیم (که با ستارخان راهی تهران شده بود) به مرگ طبیعی در این شهر درگذشت.

در سال ۱۳۰۴ قمری قاطرچیان ولیعهد -مظفرالدین‌شاه- برای حمل ذغال به قریه حسن آباد قره داغ رفتند و بین آنان با دو نفر از خان‌زادگان محلی زد و خوردی روی داد. یک قاطرچی از پای درآمد و آن دو برادر به تبریز فرار کردند. به دلیل سابقه دوستی به منزل حاج حسن -پدر ستار- رفتند و چون منزل وی



ستارخان

ستار فرزند حاج حسن بزاز قره‌داغی به سال ۱۲۸۴ قمری در قره‌داغ متولد شد. حاج حسن، بزاز فقیر و سربراهی بود. پسر بزرگش اسماعیل در ۱۷ سالگی زندگی فقیرانه پدر را برای آرزوهای خود کوچک می‌دید و بر اثر آشنایی با اشرار ایل حسن بگلو و محمد خانلو با تفنگ و اسب سر و کار پیدا کرد. یار یاغیان ساحل ارس گردید و با راهزنان همدستی می‌کرد.

وی با فردی به نام فرهاد که در شرارت بی‌باک بود، عهد دوستی و همکاری بست و در جوانی، جان خود را بر سر این دوستی ناپسند فدا نمود و به دستور حکمران قره‌داغ به جرم همکاری با وی و راهزنی مسلحانه به قتل رسید.

بعضی از نویسندگان به اشتباه یا از روی تعصب، اسماعیل را بیگانه معرفی کرده و چنین پنداشته‌اند که ستار به مناسبت دلتنگی از قتل برادر، کینه ولیعهد -محمدعلی‌شاه- را در دل گرفت! در صورتی که حادثه قتل اسماعیل در زمان ولیعهدی مظفرالدین‌شاه بود و گذشته از این، ولیعهد دخالتی در صدور فرمان قتل نداشته و بلکه حکمران قره‌داغ برحسب اختیاری که داشت، به جرم راهزنی مسلحانه و همدستی با راهزنان اسماعیل را کیفر داده است. پس از قتل اسماعیل، حاج حسن سرشکسته و دلشکسته از قره‌داغ به تبریز مهاجرت کرد.

ستارخان و باقرخان



روز به تبریز وارد می‌شدند و از همین طریق برای مشروطه‌خواهان تبریز اسلحه می‌رسید. از مجموع داوطلبان و مجاهدان آذربایجانی، ارمنی و قفقازی چندین دسته نیرو به نام «گارد ملی»، «نیروی ملی» و «مجاهد» و «فدائیان» تشکیل شد. تظاهرات مسلحانه این مجاهدان خودی و بیگانه که گاهی با ضرب و جرح و غارت اموال مردم همراه بود؛ ربعی در دل‌ها می‌افکند به همین مناسبت وضعیت تبریز به آشفته‌گی گرایید.

در این اوقات میرهاشم شتربانی روحانی دلیر که از پیشگامان مشروطه در آذربایجان و وکیل تبریز و عضو انجمن ایالتی بود و در تهران به صورت محرمانه با شاه سازش کرده بود به تبریز بازگشت و برای مقابله با این انجمن و مجامع وابسته به آن «انجمن اسلامی» را تشکیل داد و به صف آرایی پرداخت.

پس از حادثه سوءقصد خیابان اکباتان شاه از ارگ تهران به باغشاه رفت و در تهران تظاهرات نظامی رویداد و سیم‌های تلگراف خط تهران-تبریز هم قطع شد. مشروطه‌خواهان تبریز در اضطراب و تشویش به سر می‌بردند و نمی‌دانستند در پایتخت چه می‌گذرد تا آن‌که از طریق تلگرافخانه قصر شیرین خبر حوادث تهران را دریافت داشتند و تلگراف مضطربانه و تحریک‌کننده سیدمحمد طباطبایی و سیدعبداله بهبهانی از قزوین رسید و برهیجان مشروطه‌خواهان افزود. انجمن ایالتی جلسات فوری تشکیل داد و خواستار عزل شاه شد.

نمایندگان انجمن‌های محلی در انجمن ایالتی جمع شدند و از میان مجاهدان و افراد مسلحی که داشتند، نیروی ترتیب دادند و بر آن شدند که این نیرو را به کمک مشروطه‌خواهان تهران بفرستند. یکی از داوطلبان ستارخان بود که با ۵۰ سوار، محمدقلی خان آق‌بالاغی با ۵۰ سوار و باقرخان با ۵۰ سوار تفنگدار به باسمنج رفتند و مقرر گردید از طریق انجمن داوطلبان در باسمنج گردهم آیند و همین‌که عده آنان به ۵۰۰ نفر رسید راهی تهران شوند.

مخالفان مشروطه در منزل حاج میرزا حسن

حفاظت راه خوی و مرند گردید. چند سال در این مأموریت، کفایت خود را نشان داد و مورد تشویق فرماندهان خویش قرار گرفت و در پایان کار در صف تفنگداران ویژه ولیعهد درآمد و به ستارخان معروف شد.

پس از یک‌سال به تهران آمد و همراه نیروی کمکی برای دفع راهزنان ترکمن به مشهد اعزام گردید در آن جا به سرپرستی ۵۰ سوار، مأمور دستگیری راهزنان ترکمن شد ولی از عهده آن برنیامد، به افرادش تلفات سختی وارد شد و مورد بازخواست شدید قرار گرفت.

ستارخان بار دیگر اسب و سوار و تفنگی تدارک نمود و به یاغی‌گری پرداخت و چون مورد پیگیری مأموران دولت واقع شد به عتبات گریخت.

بقاع کربلا، نجف و کاظمین را زیارت کرد، به سامرا رفت و چون رفتار خدام آستانه با زائران ایرانی را پسندیده ندید، به رگ غیرت ستارخان برخورد و چند زائر جوان آذربایجانی را با خود یار کرد و یک روز عصر به اتفاق آنان وارد صحن شد و خدام را به ضرب شلاق و چوب، مجروح و مضروب نمود.

عمال حکومت عثمانی به صدد دستگیری و مجازات او برآمدند ولی با شفاعت میرزای شیرازی از تنبیهش چشم‌پوشی کردند و ستارخان را به مرز ایران راندند و از آنجا به تبریز بازگشت. وی در سال ۱۳۱۹ بار دیگر به عتبات رفت و در حرم امام علی از گذشته خود توبه کرد و پس از مراجعت مباشر املاک حاج محمدتقی صراف شد و برای انجام وظیفه به سلماس رفت و تا سال ۱۳۲۱ به مباشرت املاک ادامه داد ولی چون سواد نداشت و مرد حساب و کتاب نبود با حاج محمدتقی اختلاف حساب پیدا کرد و در نهایت مباشرت املاک را ترک کرد و به تبریز آمد. مدتی با دلالتان اسب شریک شد و میدان اسب‌فروشان تبریز در اختیار او درآمد و تا آغاز مشروطه به این شغل ادامه داد.

ستارخان، مغرور و بلندپرواز که هرگز به تقصیر خود و برادرش نمی‌اندیشید از قتل برادر و حبس و زجری که خود کشیده بود، عقده‌ای

آقا مجتهد و در انجمن اسلامی و خانه امام جمعه تشکیل جلسه داده و درباره سوءنیت برخی از مشروطه‌خواهان و مداخلات آنها با ازیان و بایبان سخن راندند و تمام مشروطه‌خواهان را متهم به سوءعقیده کردند. آنان از سران عشایر برای تقویت انجمن اسلامی و سرکوبی مشروطه‌خواهان مدد خواستند و افراد مسلح را به پایداری انجمن گماشتند. یک روز میرهاشم شتربانی مورد سوء قصد یکی از مشروطه‌خواهان واقع و زخمی شد به این ترتیب مشروطه‌خواهان آغاز به تعرض نمودند اطرافیان وی هم به آزار مشروطه‌خواهان برخاستند و هر روز در کوچه و بازار هنگامه‌ای به راه می‌انداختند.

بعد از بمباران مجلس و وصول خبر آن به تبریز، انجمن ایالتی تشکیل شد. در محل انجمن و در منزل حاج علی اصغر کمپانی در اطراف این حادثه شور کردند و افراد نیروی ملی را از باسمنج به تبریز احضار نمودند. در همین روز سران انجمن اسلامی نیز گردهم جمع شده و برای درهم کوبیدن بساط مشروطه‌خواهان به رایزنی پرداختند. شجاع نظام مرندی و ضرغام نظام قره‌باغی که قبلاً برای حفاظت از انجمن اسلامی با ۲۰۰ سوار به تبریز آمده بودند تعرض خود را علیه مشروطه‌خواهان آغاز نمودند. به تدریج اعضای انجمن ایالتی پراکنده شدند. بصیرالسلطنه، شیخ مسلم و حاج مهدی کوزه‌کنانی (از وابستگان انجمن) و اجالال الملک رئیس نظمیه در کنسولگری روس متحصن شدند چند نفر هم به کنسولگری فرانسه رفتند و عده‌ای در خانه‌های خود مخفی شدند.

چند روز بعد از درهم شکستن مقاومت مشروطه‌خواهان، شجاع‌نظام و فرزندش و سام‌خان و حاجی فرامرزخان به دستور میرهاشم با جمعی از قداربندهای محله دوه‌چی و سرخاب به کوی امیر خیر و خیابان حمله بردند ولی با مقاومت سخت ۳۰۰ نفر افراد مسلح نیروی ملی به سرپرستی ستارخان و باقرخان و محدقلی‌خان روبرو شدند و کاری از

پیش نبردند. و عقب‌نشینی کردند. وقتی شجاع نظام و یارانشان در برابر مقاومت دلیرانه نیروی مشروطه‌خواه عقب نشینی کردند بیوک‌خان نصرالممالک پسر رحیم‌خان چلبیانلو -سردار نصرت- به دستور پدرش با ۷۰۰ سوار و تفنگچی برای یاری آنان وارد تبریز شدند. مشروطه‌خواهان و اعضای انجمن ایالتی تبریز از پای نشستند، از توپ و تفنگ نهراسیدند و محرمانه مشغول جمع‌آوری اعانه و توزیع پول و اسلحه بودند و گروهی از مردم جمعی با تعصب مشروطه‌خواهی، عده‌ای روی بغض با دولت و دربار و برخی به امید غارت به صف مجاهدان پیوستند و از قفقاز هم به صورت مرتب داوطلب و اسلح برایشان می‌رسید. بدیهی است انجمن ایالتی از حمایت مخفیانه کنسولگری انگلیس و روس نیز برخوردار بودند.

باری، بیوک‌خان نیز کاری از پیش نبرد و رحیم‌خان شخصاً با اختیارات تام عازم تبریز شد. مخبرالسلطنه والی آذربایجان که با سیاست کج‌دار و مریز می‌خواست هم مشروطه‌خواهان و هم دولتیان را از خود راضی کند، معزول گردید و عین‌الدوله که از دو سال قبل در گوشه فریمان انزوا گزیده بود به ایالت و فرمانروایی کل قشون آذربایجان منصوب شد و با شتاب از مشهد عازم تهران گردید و مقتدرالدوله با سمت نیابت ایالت در غیاب عین‌الدوله اداره کارها را برعهده گرفت.

رحیم‌خان وقتی وارد باغ صاحب دیوان شد که مخبرالسلطنه از راه روسیه به اروپا رفته بود. او اعلامیه شدیدالحنی در شهر منشر کرد و برای نظم تبریز جداً مصمم شد ولی پاختیانوف -کنسول روس- مانع از اقدامات جدی او گردید و تا چند روز چنگ را متوقف کرد. محمد علی شاه عین‌الدوله را به فرماندهی قشون آذربایجان منصوب کرد و او از مشهد به طرف تبریز حرکت کرد. عین‌الدوله سعی کرد با تفاهم اختلاف را حل کند از این رو قبل از آمدن به آذربایجان هیئتی را به تبریز فرستاد تا با مشروطه‌خواهان مذاکره کند. مذاکره به علت لجاجت و سختگیری هر

دو طرف به جایی نرسید. زیرا عین‌الدوله تسلیم بی‌گفت و گوی مجاهدان و مشروطه‌خواهان را می‌خواست که یکی از آن‌ها ستارخان بود و مشروطه‌خواهان هم باز شدن مجلس و اعاده قانون اساسی را می‌خواستند و همچنین مجازات رحیم‌خان و شجاع نظام و دیگر فرماندهان دولتی را. (صفایی، ۱۳۶۲: ۳۸۸) در این ضمن، مردمی که از این کشمکش طولانی خسته شده بودند و امیدوار بودند کار به مصالحه تمام شود، به نشانه تسلیم و بی‌طرفی بیرق‌های سفید بر بالای خانه‌های خود زده بودند، اما ستارخان این کار را تحمل نکرد و به مقابله با آن برخاست.

به نتیجه نرسیدن مذاکرات و پایین کشیدن بیرق‌های سفید، جبهه مشروطه‌خواهان را تقویت کرد و به آن جان تازه‌ای داد. کار به جایی رسید که مشروطه‌خواهان در انجمن ایالتی اجالال الملک، رئیس نظمیه تبریز را به عنوان نایب ایالت (استاندار) انتخاب کردند و به وزارت داخله (کشور) در تهران نامه نوشتند که عین‌الدوله را به تهران بازگرداند. کاری متهورانه بود و البته عین‌الدوله هم که خود آدمی مقاوم بود آن را برنتابید و جنگ دیگری را تدارک دید. نیروهای دولتی دو ماه بعد در اوایل شعبان یورش همه جانبه را به شهر تبریز آغاز کردند. بار دیگر مشروطه‌خواهان به فرماندهی ستارخان که از قبل آمادگی داشتند تا پای جان ایستادند و جنگ را پیش بردند. جنگ فقط یک روز طول کشید. طوری که سپهدار خلعت بری که از فرماندهان قشون عین‌الدوله بود و کم‌کم احساس کرده بود که محمد علی شاه رفتنی است برای حفظ موقعیت و املاک خود استعفا داد و به تنکابن بازگشت. از آن طرف مشروطه‌خواهان قوی‌تر شدند. و پیروزی خود را جشن گرفتند و اجالال الملک رسماً در جایگاه رئیس ایالت نشست.

آوازه ستارخان از مرزها فراتر رفت. اما عین‌الدوله دست بردار نبود و دستور محاصره شهر تبریز را داد تا آذوقه به شهر نرسد و مردم در تنگنا بیفتند. این حرکت او کار را به مداخله خارجی



خورده بود که با خلع سلاح موافق است ولی هجوم مجاهدان به پارک اتابک و اظهار نگرانی مجاهدان از اینکه می خواهند انقلابیون راستین را خلع سلاح کنند...

در پیرامون ستارخان گرد آمده بودند، این تجمع و بگو مگو ها وضع را بحرانی کرد و کار به درگیری کشید. در این میان تیری هم از سوی افراد ناشناس به پای ستارخان خورد و او را زخمی کرد. امیر خیزی می گوید: خود سردار را عقیده بر این بود که مرا یکی از کسان خود زد و اسم او را هم می گفت که فلانی بود و دلیلش هم این بود پای ستارخان را جراحی کردند اما چندان بهبود نیافت و چهار سال بدین منوال گذشت تا سرانجام در ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ (۲۵ آبان ۱۲۹۳) پس از تحمل چهار سال سختی در سن ۴۸ سالگی دعوت حق را لبیک گفت. پیکر او را در باغ طوطی حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند.

ستارخان گرچه عامی و بیسواد بود ولی احساس وطن خواهی او قوی بود.

وقتی عین الدوله راه آذوقه بر مردم را بست و دولت روسیه به بهانه باز کردن راه آذوقه، خواهان گسیل قوای خود به خاک ایران شد، ستارخان به همراه چند تن از نمایندگان انجمن ایالتی تبریز در تلگرافی به محمدعلی شاه نوشت: «شاه به جای پدر و توده به جای فرزندان است. اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ دهد، نباید همسایگان پا به میان بگذارند. ما هر چه می خواستیم، از آن درمی گذریم و شهر را به اعلیحضرت می سپاریم. هر رفتاری که با ما می خواهند بکنند، اعلیحضرت بی درنگ دستور دهند که راه خواربار باز شود و جایی برای گذشتن سپاهیان روس به ایران باز نماند.»

چنین تلگرافی روشن می کرد که مجاهدان راه آزادی خطامشی مشخصی در ارتباط با بیگانگان دارند و ستارخان که هدفش اعتلای موجودیت و استقلال ایران بود، به هیچ وجه نمی خواست بازیچه ای امیال دولت های خارجی شود.

افتتاح گردید و دولت مشروطه بر سر کار آمد. طبعاً در تبریز هم ورق برگشت. نیروهای دولتی و ضد مشروطه شکست را پذیرفتند. ستارخان و باقرخان منزلت خود را بازیافتند و جشن پیروزی برگزار شد.

در این زمان که بین دولتیان، مردم، آزادی خواهان و مشروطه طلبان مرتب درگیری و بحث و جدل وجود داشت هرکسی به فراخور وضعیت مالی خود لباس های مناسبتی تهیه می کرد و چون پوشیدن لباس های خارجی و نمایش آن در میهمانی ها و در تظاهرات خیابانی باعث چشم و همچشمی شده بود هنرمندان و طراحان پارچه به فکر طراحی و تولید پارچه های مد روز افتادند تا از بازار کار و ارائه محصول عقب نمانند. در این زمان کارگاه هایی با ماشین های ریسندگی جدید و ابتدایی وارد ایران شده بود به سرعت به تولید نخ پرداختند و نخ های یکواخت تر و صاف تر ارائه می کردند و با تنوعی که در طراحی و تولید پارچه ها ایجاد شده بود؛ خیاطان و دوزندگان لباس هم ظاهر و دوخت لباس ها را تغییر دادند و نوع کامل تر و جدیدتری در دستور کار خود قرار دادند در نتیجه فراورده های نساجی رونق بیشتری پیدا کرد و محصولات باکیفیت تر و متنوع تری به بازار عرضه می شد.

یکی از دلایل ناکامی انقلاب مشروطه، کارشکنی ها و توطئه هایی بود که از محافل شناخته و ناشناخته هر از گاهی بروز می کرد و بحران ایجاد می کرد، از جمله این توطئه ها طرح ترور دولتمردان بود که یکی از آن موارد، قبل از پیروزی مشروطه، قتل علی اصغر خان اتابک بود و بعد از پیروزی هم قتل سید عبدالله بهبهانی و نیز صنیع الدوله رئیس مجلس. قتل بهبهانی در شب ۱۹ رجب ۱۳۳۸ قمری اتفاق افتاد! یعنی زمانی که تهران فتح شده بود و مجاهدان و نیروی فاتح تهران در همه جا آزادانه با سلاح تردد می کردند. به دنبال این واقعه دولت و مجلس مصمم شدند سلاح را از دست مجاهدان بگیرند که شرح آن مفصل است. در این ماجرا ستارخان خود قسم

کشاند. چون شهر در تنگنای آذوقه قرار گرفت. کنسول های روس و انگلیس به انجمن ولایتی رفتند و از مشروطه خواهان خواستند جنگ را متوقف کنند و گفتند محمدعلی شاه قول داده است که اگر مشروطه خواهان جنگ را متوقف کنند به قوای دولتی اجازه خواهد داد راه رسیدن آذوقه به داخل شهر را باز کنند. (از سوی دیگر دو دولت خارجی با هم توافق کرده بودند که نیروهای روس به بهانه حل مشکل آذوقه رأساً وارد شهر شوند. در اینجا متأسفانه مشروطه خواهان طوری عمل کردند که روس ها بهانه به دست آوردند و از مرز جلفا داخل آذربایجان شده شهر تبریز را اشغال کردند. اشغال تبریز یکی از رویداد های غم انگیز در جریان مشروطه است. وقتی روس ها وارد شهر شدند مسئله به کلی صورت دیگری یافت و مصیبت دو تا شد؛ دخالت بیگانه و تعلیق مشروطه خواهی. ژنرال استارسکی فرمانده روس ها در همان اول دستور داد مجاهدان و مشروطه خواهان اسلحه ها را بر زمین بگذارند و تخریب سنگرها و استحکامات آن ها را شروع کرد. حجم نیرو و زرادخانه آن ها چنان بود که انجمن ایالتی کوتاه آمد. ستارخان و باقرخان و چند تن دیگر به دیدن استارسکی رفتند و پس از بازگشت از افراد خود خواستند مقاومت در برابر روس ها را کنار بگذارند و چند روز بعد هم چون شایع شد که روس ها قصد دارند به بهانه ای آن دو را دستگیر کنند به توصیه انجمن ولایتی به کنسولگری عثمانی در شهبندرخانه پناهنده شدند! البته این وضع موقت و زود گذر بود.

در حالی که تبریز در سه سال گذشته، به ویژه در یازده ماه اخیر، در گیر کار خود بود و سختی و محنت بسیار کشیده بود سرانجام در خارج و داخل نیروهای مشروطه خواه دست به دست هم دادند و از جنوب (بختیاری ها) و شمال (سپهدار تنکابنی و یفرم خان ارمنی) به سوی تهران حرکت کردند و پایتخت را فتح کردند. در نتیجه مشروطه به ایران بازگشت، محمد علی شاه خلع شد، مجلس شورای ملی بار دیگر